

محمود استاد محمد غوغای نمایش یعنی همین که تو بی‌شعارزدگی و تئوری بافی فقری درونی شده را بگذاری پیش چشم بیننده و خواننده، تا خود رابطه‌ی علت و معلولی متن را پی‌بگیری.

محمود استاد محمدی که پس از آشنایی با شاعر توانا **نصرت رحمانی** در سال ۱۳۴۳ فکر کردی اگر به سمت تئاتر نمی‌رفتی حتماً شاعر می‌شدی، اما یک سال بعد پس از آشنایی با **بیژن مفید** و شروع تمرین‌های نمایش «شهر قصه»، تشکیل گروه «آتلیه تئاتر» به مدیریت **بیژن مفید**، راه یافتن به **کافه فیروز** و آشنایی با **جلال آل احمد**، **حسن قائمیان**، **اکبر مشکین** و **محمد آستیم** به طور جدی تئاتری شدی، با روح شاعرانگی و همان سال بود که از دبیرستان اخراجت کردند. در دبیرستان **فخررازی** ثبت نام کردی و شدی هم‌کلاس **شهرام شاهرختاش**، **عباس نعلبندیان** و **علیرضا نوری‌زاده** و در سال ۱۳۴۷ پس از بازی درخشان در نمایش «شهرقصه» که مدیریت صحنه‌اش را هم عهده‌دار بودی با **بیژن مفید**، **نعلبندیان** و **آوانسیان** روانه‌ی جشن هنر شیراز شدی و در سال ۱۳۴۸ پس از بازی در نمایش «نظارت عالی» به کارگردانی **ایرج انور** و «ماه پلنگ» به کارگردانی **بیژن مفید** قرارداد عدم وابستگی «آتلیه تئاتر» و قرار ساده و پرغرور به صحنه رفتنتان بهم خورد؛ با انحلال آتلیه در سال ۱۳۴۹ به بندرعباس رفتی و با بچه‌های بندر گروه **پتوروک** را راه انداختی.

محمود استاد محمد به بندرعباس رفتی تا بنا به خاصیت حاشیه‌نشینان از ذره شروع کنی. حاشیه‌نشینانی که گاه حضورشان از متن پررنگ‌تر است، اما پس از اجرای نمایش «ریل» به نویسندگی **محمود دولت‌آبادی** در سال ۱۳۵۰ به تهران بازگشتی و نمایشنامه‌ی «دیوار» را براساس داستان **ژان پل سارتر** نوشتی و در خانه‌ی نمایش به اجرا درآوردی؛ بعد از اجرای نمایش «آسید کاظم» در تالار **۲۵ شهریور** و استقبال کم‌نظیر از آن به نگارش و کارگردانی سریال «خلیل ده مرد» و «پژواک» پرداختی و با **مهتری ابراهیمی** ازدواج کردی حاصل این ازدواج فامیلی دختری **ماناست** که همراه با همکارت **مهسا دهقانپور** تا آخرین لحظه‌ی حیات در کنارت ماند.

استاد محمد تو در سال ۱۳۵۲ در نمایشنامه‌ی «شب بیست و یکم» سرانجام تلخ و سیاه وابستگی به مواد مخدر را به تصویر کشیدی و نمایش «رسم زمانه» را با **اکبر مشکین** ضبط کردی و به قول خودت در همان سال در ازدحام شلوغ‌ترین چهار راه سال، سال اهرمن گم شدی. لجباز شده بودی و دیوار لجبازیت از ارتفاع تیر آن‌هایی که موفقیتت را تاب نداشتند کوتاه‌تر بود.

محمود استاد محمد نوشته‌ای که در سال ۱۳۵۳ تقویم تو رقم نخورده، اما تو در همان سال نمایشنامه‌ی «سیری محتوم» را ورق‌زدی و در سال ۱۳۵۴ «ایستگاه سیزدهم» را نوشتی که هر دو به وسیله‌ی **جمشید شاه‌محمدی** در **دانشگاه تهران** اجرا شدند و در سال ۱۳۵۴ ساعت زندگی‌ت نظم و نظامش عوض شد. سال ۱۳۵۵ وقت خوابت بود؛ از **آیت فیلم** سردرآوردی و در خواب آشفته شده‌ات فیلم‌نامه‌ی «جنگ اطهر» را نوشتی و یک سال بعد در آیت فیلم نمایشنامه‌های «دقیانوس شهر افسوس»، «سیری محتوم»، «چهل پله تا مرگ» و «شب بیست و یکم» را که در **سینما تئاتر کوچک** اجرا شدند. در همین سال با هنرمند شناخته شده **آهو خردمند** ازدواج کردی و پدر پسری به نام **کاووس** شدی. محمود استاد محمد در سال ۱۳۵۹ نمایشنامه‌ی «خونیان و خوزیان» را کنار خیابان براساس واقعه‌ی آتش‌زدن **سینما رکس** آبادان نوشتی و در سالن **چهارسو** تمرین کردی اما دریغ که هرگز اجرا نشد اما نمایشنامه‌ی «گل یاس» به کارگردانی **مسعود فروتن** ضبط تلویزیونی شد و «وهم عکس» به وسیله‌ی **بهرام شاه‌محمدلو** و «تیغ و ترنا» با کارگردانی **هادی اسلامی** در **تئاتر پارس** اجرا شد؛ اما عقوبت بی‌رحم قد نکشیدن در سال بد از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ رهایت نکرد؛ همان سالی که در دهلیز **قصر قجر** پر سه زدی و نمایشنامه‌های «قصص القصر» و «آن‌ها مأمور اعدام خود هستند» را نوشتی و چهل و پنج شب با ماشین آهن کشیده شده برای تمرین با بازیگران مجرم به **تئاتر شهر آمدی**.

محمود استاد محمد تو در مداری که گرد خودش می‌چرخید چرخیدی، برای همین پس از نگارش نمایشنامه‌ی «خانه‌ی سالمندان» و ضبط تلویزیونی آن به وسیله‌ی **رکن‌الدین خسروی** و نگارش سریال «زیر سایه همسایه» به کارگردانی **اسماعیل خلیج** و اجرای «قصص القصر» و «آن‌ها مأمور اعدام خود هستند» در سال ۱۳۶۲ فرار کردی تا یونان، اسپانیا، کانادا و آمریکا را بچرخانی و در کانادا یا به قول خودت آخر دنیا اقامت کنی.

محمود استاد محمد اگر در کانادا مانده بودی بی‌شک نرسیدن دارو جان عزیزت را نمی‌گرفت اما لابد غم غربت روح را می‌خورد و دانستی که ریشه‌هایت آنجا سبز نخواهد شد که پس از اجرای نمایش «گل یاس» در شهرهای تورنتو، مونترال، اتاوا، هلفیکس و دریافت **جایزه‌ی هلفیکس** در سال ۱۳۵۷ با نگارش و اجرای «آخرین بازی» در لس آنجلس مشقت و رنج هنرمندان فراری از ایران را به تصویر کشیدی و هر چه بادا باد گفتی و باز گشتی به ایران. در ایران سال ۱۳۷۸ «آخرین بازی» را بازنویسی و

در فرهنگسرای نیاوران و سالن سایه اجرا کردی و نمایشنامه‌ی «عکس خانوادگی» را نوشتی و یک سال بعد «دیوان تاترال»ات ریتمیک، با زبان شعر و مثل و افسانه به صورتی عاشقانه و شاد اجرا شد و در سال ۱۳۸۶ نمایش «تهران»ات در سالن قشقای. در همان سال دغدغه‌ی همیشگی‌ات حکومت مشروطه را در نمایشی به نام «ترنه» در حال و هوایی نزدیک به «آسید کاظم» نوشتی؛ هرچند پس از دو سال تلاش سرانجام در حد یک طرح باقی ماند اما در سال ۱۳۸۹ نمایش «کافه مک آدم» را با دغدغه‌ی مهاجرت در سالن چهارسو به نمایش گذاشتی.

محمود استادمحمد دریغ که در سال ۱۳۹۰ بیماری خاص (سرطان) که این روزها بیماری عام شده تو را که پای زندگی ایستاده بودی و قلبت توانایی جریان داشت تا آخرین نمایشت را صحنه ببری به دام انداخت، و در این قرن و توی این نقطه‌ی جغرافیایی به دلیل سهل‌انگاری و نادیده انگاشتن مسئولان جانت را نشانه گرفت.

محمود استادمحمد هرچند نمایشنامه‌ی آخرت «قصه‌های زندان» به اجرا نرسید و کتاب «چهره‌ام پوشیده بهتر» که یادداشت‌های پراکنده‌ات را در بر می‌گرفت به چاپ؛ اما پیکر نجیب تو در روز شنبه ۵ مرداد در تالار رودکی پس از سال‌ها عامل وحدت شد هر چند کوتاه و گذرا.

محمود استادمحمد تو در دنیای معصوم سیزده سالگیت فکر می‌کردی انسان فقط پشت درهای بسته‌ی اتاق‌ها می‌تواند انسان دیگری را کتک بزند؛ اشتباه معصومان‌ات را وقتی در ۶۳ سالگی در اتاقی از اتاق‌های بیمارستان به خاطر ملاقات ساده‌ی یک دوست شلاق شماتت خوردی، یا به قول خودت بازجویی شدی تا مغز استخوان حس کردی. آخرین دیدارمان را می‌گویم در بیمارستان جم تهران که فردایش زنگ زد، با همان تلفظ و تشخیصی که به نام دوستان می‌دادی و تأکید روی کلمات گفتی «فرخنده خانم باور می‌کنی یک ساعت بازجویی شدم. وای! وای! پشت سرهم می‌پرسید چرا تو به دیدنم اومدی. جیک و پیک زندگی تو و منیژه^۱ رو می‌خواست بدونه!»

تعجب کردی محمود استادمحمد؟ این روزها این چیزها که تعجب‌آور نیست، تو راست گفتی نفس بچه‌های تئاتر حقه، اما به شرطی که خرقة‌شان عاریتی نباشد و تو خرقات عاریتی نخواهد شد حتی با چند وجب خاک عاریتی که علیرغم میل‌ت برای مصادره‌ی پیکرت مرحمت کردند. دلمان برایت تنگ شده، یادت مانا محمود استادمحمد.

۲۹ مردادماه ۱۳۹۲

این مطلب در جلسه‌ی یادبودی که **کانون نویسندگان ایران** به مناسبت درگذشت استادمحمد برگزار کرد، خوانده شد.

پانویس:

۱. منیژه نجم عراقی.